



21 اکتوبر 2014

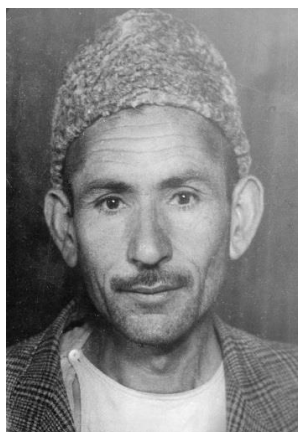


داکتر سيد عبدالله کاظم

یادی از یک شخصیت بزرگ معارف کشور (روزجسته معلم را به همه معلمان کشور تبریک میگویم)

به تقریب پنجاه و چهارمین سالگرد وفات یک استاد بزرگوار مرحوم صوفی محمد اسلام خان "مین" و گرامیداشت از این شخصیت والا صفت معارف، این نوشته را به دوستان علم و دانش در کشور و خدمتگذاران واقعی این عرصه تقدیم میدارم و بخصوص به معلمان پاک سرشت وطن که در سخت ترین شرایط روزگار شمع علم و دانش را با قبول صدها مشکل روشن نگهداشتند و دور از چشم دشمنان علم و فرهنگ دریچه های دانش را به روی فرزندان رنج دیده کشور باز کردند.

خوب به خاطر دارم درست پنجاه و هشت سال پیش هنگامیکه تازه به صنف دهم لیسه حبیبیه پا می گذاشتم، در اولین روز درسی همه همصنفي ها منتظر تشریف آوری استادی بودیم که همه او را نه تنها به حیث معلم، بلکه به حیث پدر معنوی خود می شمردند و همه به او احترام فوق العاده داشتند. او صوفی محمد اسلام خان بود که "مین" تخلص میکرد و در همان وقت یکی از محبوب ترین چهره های معارف کشور محسوب می شد. همصنفا حین ورود به صنف از او استقبال شایان کردند، گوئی فرشته ای داخل صنف گردیده و نوری از صفا و صمیمیت را با خود آورده است. صوفی صاحب معلم "پشتو" بود و از سالهای متمادی این مضمون را تدریس میکرد. وظیفه او به تدریس یک مضمون خلاصه نمی شد، بلکه او معلم اخلاق، انسانیت، وطن دوستی، دیانت و راستکاری بود که خود را فراموش کرده و همیشه به کمک ضعفا می شناخت و آنچه در دست و در فکر و در توانش بود از آنها دریغ نمیکرد. او مشکل گشای همه شاگردان بود و با همه مثل پدر رفتار داشت و اکثر شاگردان را با روابط خانوادگی شان می شناخت.



مرحوم استاد صوفی محمد اسلام خان مین

او عاشق وطن و دیانت بود و به همین دلیل تخلص "مین" را برای خود انتخاب کرده بود و اما لقب "صوفی" را بزرگان معرفت به او داده بودند که واقعاً با و راستگی این شخصیت بزرگوار بسیار متناسب حالش بود. صوفی صاحب با شیوه

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

زندگی فقراً و متصوفین بخوبی آشنا بود، از کودکی روزه می‌گرفت و مدام العمر نماز میخواند و در طاعات و عبادات و نیز زهد و تقوا شهرت فراوان داشت. او که با گرم و سرد روزگار پخته شده و نشیب و فراز زندگی را بسیار دیده و از نا ملایمت تجربه‌ها اندوخته بود، ظاهراً به انسان فقیری شباهت داشت که همه دنیای او را یک بایسکل و چند پیراهن و یکی دو دست دریشی تشکیل میداد. لباس هایش همه از تولیدات وطنی بود، حتی بکس کتاب هایش. روزی از صوفی صاحب پرسیدند که آیا گاهی از تولیدات خارجی لبایش پوشیده اند، عاجزانه و با خنده گفت: تا جائیکه مقدر بود، از آن اجتناب کرده‌ام و این اندرز را من از شاه امان الله آموختم و تا امروز به آن پایبند هستم و گفت که اگر همه مردم اینکار را پیشه کنند، صنایع کشور تقویت می‌یابد و ما از تولیدات خارجی بی‌نیاز می‌شویم. او مردی بود که زبان و عملش تفاوت نداشت، به آنچه باور داشت به آن جداً عمل میکرد. من شاهد بودم که چند شاگرد از این روش استاد پیروی کردند، ولی متأسفانه بعد از مدتی دوام داده نتوانستند. اینکار عزم آهنین می‌خواهد تا جلو خواهشات نفسانی را گرفت و به باور های خود با قناعت تام پایداری کرد که اینکار فقط خصلت بزرگان و بجا رسیدگان واقعی است.

استاد بزرگوار صوفی صاحب اسلام خان مین در سال 1284 شمسی (1905) در یک فامیل سرشناس از اقوام "صافی" مقیم در "کوه‌دامن" در شمال کابل چشم به جهان گشود و پدر و کاکایش هر دو شخصیت های صاحب مقام و منزلت در عصر سراجیه بودند. پدر شان میرزا محمد یوسف خان برادر میرزا محمد حسین خان (پدر استاد بزرگوار خلیل الله خان خلیلی) مستوفی الممالک آن عصر بود که در حقیقت متکفل کل امور مالیاتی کشور محسوب می‌شد و بزعم امروزی حیثیت وزیر مالیه را در دربار امیر حبیب الله خان سراج الملة داشت. روزگار حوادثی را پیش آورد که روابط شهزاده امان الله خان در زمان سلطنت پدرش با میرزا محمد حسین خان به دلائلی که در کتب تاریخ آمده است، برهم خورد و این وضع هنگامی کسب شدت کرد که میرزا محمد حسین بعد از شهادت امیر به طرفداری سردار نصرالله خان نائب السلطنه (برادر امیر) و اقامه پادشاهی او در جلال آباد برضد امان الله خان مجدانه و علنی فعالیت کرد. هنگامیکه شهزاده امان الله خان پس از شهادت پدر به پادشاهی رسید و نصرالله خان عمش به او بیعت کرد، شاه امان الله خان با آزردهی که از مدت‌ها قبل از مستوفی الممالک داشت، او را به حیث یک دشمن سلطنت محکوم به اعدام کرد.

در قبال این حادثه میرزا محمد یوسف خان پدر صوفی صاحب نیز برای مدت شش سال محبوس گردید و بعداً او را با فامیلش به نواحی "لوگر" نزدیک کابل به اصطلاح "تبعید" کردند که صوفی صاحب دوره ابتدائی مکتب را در آنجا سپری نمود. اما اینکار زیاد طول نکشید و موصوف در سال 1305 شمسی (1926) مورد عفو قرار گرفت و با فامیل دوباره به کابل عودت کرد. صوفی صاحب با برادرش محمدحسن خان صافی شامل مکتب دارالمعلمین شدند. در سال 1309 هنگامیکه با قیام حبیب الله کلکاتی حکومت امانی سقوط کرد، خانواده میرزا محمد حسین خان مرحوم از جمله استاد خلیلی به حمایت از آن دوره فعال شدند، چنانکه جریان آن ثبت تاریخ است. بعد از سقوط آن دوره وقتی محمد نادر خان به کمک خارج و جوانان جنوبی به سلطنت رسید، شورش ها در شمالی (کوه‌دامن) بروز کرد و حکومت آنرا چندبار سرکوب نمود. در سال 1312 شمسی (1933) شورش شمالی کسب شدت نمود و در اینوقت میرزا محمد یوسف خان (پدر صوفی صاحب) حاکم آنجا بود و از طرف حکومت متهم به همکاری با شورشیان شد و دفعتهاً مفقود الاثر و لادرک گردید که مدتی هیچکس از سرنوشت او آگاهی نداشت، تا آنکه بعد از چند ماه معلوم شد که او در محبس ارگ زندانی است. متأسفانه مدت حبس بدون دلیل او مثل یک عده کثیر دیگر بیش از 18 سال بطول انجامید.

در آغاز این ایام صوفی صاحب با سه برادرش که همه بین سنن 13 تا 22 ساله قرار داشتند، برای مدت 18 ماه در یکی بدترین زندانهای وقت موسوم به زندان "سرای موتی" بدون کدام جرم و محض به دلیل فرزندی میرزا محمد یوسف خان با شرایط مروج آن عصر یعنی در پاها زنجیر و زولانه محبوس شدند. در آنوقت حکومت پروژه اعمار زندان "دهمزننگ" را رویدست داشت و از زندانی ها به نوبت در کار ساختمانی آن به حیث کارگر استفاده میکرد. همه زندانی های سرای موتی نیز مکلف به انجام این وظیفه بودند و در روزهای معین با شرایط طاقت فرسا باید راه طولانی را زیر نظارت شدید پولیس طی کرده و پس از هشت ساعت کار شاقه دوباره به زندان مراجعت میکردند. صوفی صاحب مین که در بین چهار برادر، فرزند سوم پدر بود، برادر بزرگتر و کوچکتر را از اینکار بدور نگهداشته، خودش و برادر دومی

(محمد محسن خان) نوبت دو برادر دیگر را بعهدہ می‌گرفتند و هفته چهار روز با این کار شاقه می‌پرداختند. برادر جوانتر شان محمد رسول (بعداً متلخص به وسا) که سیزده ساله بود، مثل همه در داخل زندان زنجیر و زولانه به پا داشت و وقتی حرکت میکرد، پاهایش خونریز می‌گردید و این وضع برادران را پریشان حال او می‌ساخت. مادر پیچه سپید صوفی صاحب که از فراق شوهر و فرزندان خود رنج می‌برد، همیشه دست به دعا بود و از دربار الهی التجای کمک میکرد و گاهی هم به مقامات عالیہ کشور عریضه می‌نوشت و نیز با مراجعه به اشخاص منتفذ وقت، در خواست رهایی آنها را می‌نمود. روزی در محفلی یکی از قدرتمندان از حبس چهار فرزند بی‌گناه میرزا محمد یوسف خان یاد کرد و تقاضا نمود تا دوسیه‌ها نسبتی آنها مورد بررسی قرار گیرد. وقتی دوسیه‌ها را دیدند، جز امر حبس دیگر چیزی نیافتند و دلیل و برهانی مبنی بر جرم در آن وجود نداشت، لذا تصمیم بر آن شد تا هرچهار برادر را از زندان رها سازند. برگشت همه فرزندان به مادر شان چنان سرور و شادی بخشید که دیگر دردها را فراموش کرد. بعد از رهایی از زندان صوفی صاحب و برادرش محسن خان دوباره به مکتب دارالمعلمین شامل شدند. صوفی صاحب در سال 1317 از آن مکتب فارغ و به حیث معلم در لیسه عالی حبیبیه شروع بکار کرد که تا آخر عمر به این وظیفه مقدس و تدریس زبان پشتو ادامه داد. از آن به بعد او یگانه عضو فامیل بود که بیشترین فشار زندگی را بر خود تحمل میکرد و هرچه از معاش خود میگرفت خرج فامیل می‌نمود. با همین احساس او ازدواج نکرد و تا آخر مجرد ماند و زندگی خود را وقف دیگران کرد. یگانه دارائی مادی او یک عراده بایسکل بود که آنرا به قسط خریده و رفیق روزگارش شده بود.

یکی از دوستان و مشتاقان صوفی صاحب که به مقامی رسیده بود، لطفی کرد و یک نمره زمین به قسط طولانی برای محل رهایش به او داد، ولی او آن زمین را در اختیار برادران بیخانه خود قرار داد و قسمتی از آنرا برای اعمار یک مسجد وقف کرد که تا هنوز آن مسجد به نام نامی او یاد میشود. او حق فرزندی را به پدر و مادر پیر خود با انتهای صداقت و از خودگذری انجام داد و آنچه عاید داشت صرف آنها میکرد. صوفی صاحب در عزای مرگ برادرش داکتر محمد رسول وسا که پس از مشقات زیاد فاکولته طبی کابل را به پایان رسانیده و به حیث داکتر در خدمت مردم قرار داشت و در عنفوان جوانی به مریضی سرطان خون مبتلا و در ماه جدی 1327 جهان فانی را وادع کرد، زیاد متأثر شد و عزم کرد تا از فامیل برادر (خانم و سه پسر خوردسال او هریک رشاد وسا، عمر وسا و ببرک وسا) سرپرستی نماید. او این وظیفه را تا آخر عمر طوری با متانت و فداکاری انجام داد که بازماندگان برادر نامرادش هیچگاه احساس فقدان پدر را نکردند و از توجه همین مرد با دیانت امروز این سه فرزند به مدارج عالی تعلیم و تربیت راه یافته اند. (رشاد وسا فارغ پوهنخی ادبیات، شاعر و نویسنده، عمروسا فارغ پوهنخی اقتصاد و بعداً تحصیلات عالی)



از چپ به راست: محمد عمر وسا، صوفی صاحب مین و محمد رشاد وسا و در وسط ببرک وسا (اوایل سالهای 1950)

در جرمنی و ببرک وسا کمپوزر سرشناس افغان و رهنمای ارکست سمفونی دارای شهرت بین المللی و کمپوزر سرود ملی افغانستان)

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

صوفی صاحب مرد با قامت متوسط، لاغر و دارای ریش بسیار کوتاه بود که کرتی چهارخانه از تولیدات فابریکه پشمینه بافی کابل و پطلون و بوتهای وطنی همیشه زیب تن پر عطوفت او بود که با آنچه داشت، خوشحال و شکرگذار معلوم می شد. از هیچکس شکایتی نداشت و صبر و استقامت شعارش بود. من و صدهای چو من نه تنها شاگردش، بلکه از مریدان او بودیم و تا هنوز که بیش از نیم قرن از مرگ آن والا صفت می گذرد، به شاگردی چنین معلمی بر خود افتخار میکنیم و خاطرات او را گرامی میداریم.

خاطرات زیاد از صوفی صاحب در مدت چهار سالی دارم که افتخار شاگردی ایشان را داشتم. یکی از این خاطرات را محض به قسم نمونه یاد میکنم: در سال 1338 وقتی در صنف دوازدهم بودم با جمعی از همصنفی ها ذریعه بایسکل به استالف رفته بودیم، هنگام برگشت در نیمه راه هنوز به کوتل خیر خانه نرسیده همه خسته و مانده در کنار جاده توقف کرده و به کمی استراحت پرداختیم. لحظه بعد از دور یک بایسکل سوار را دیدیم که بلندی ها را به راحتی مثل هموارها می پیماید. همه متوجه او شدیم، وقتی بایسکل سوار نزدیک ما شد، شناختیم که این مرد استاد ما صوفی صاحب است. همه جلو راهش را گرفتیم و او توقف کرد و با همه "جور بخیری" نمود و گفت: جوانها مثلیکه کم نفس شده اید و اگر گرسنه و تشنه می باشید، من تکرری انگوری در عقب بایسکل دارم که برای فامیل گرفته ام و میتوانید از آن استفاده کنید. دستش را برد تا تکرری کوچک انگور را به ما بدهد، ولی بچه نگذاشتند و اما او اصرار میکرد که شما به آن ضرورت دارید و در این وضع مستحق تر از فامیل هستید. ما از لطف شان تشکر کرده و او به بایسکل خود سوار شد و راه خود را ادامه داد. ما در تعقیب او به راه افتادیم و هرچه تلاش کردیم، به او رسیده نتوانستیم. وقتی فردا از او پرسیدیم که چگونه با سرعت راه پیمودند، گفتند که اینکار بستگی به تمرین دارد و فرمودند که در آخر هر هفته به عیادت یک عضو فامیل که مریض است، به کوهدامن میروند و علاوه کردند که با تمرین میتوان هرکار مشکل را آسان ساخت. خلاصه او مردی بود که در هر سخنش درسی از زندگی و رازی از حکمت نهفته بود.

خوب بخاطر دارم که در محفلی بزرگداشت مقام معلم که در تالار بزرگ لیسه حبیبیه در عمارت سابقه دایر شده بود و جم غفیری اعم از استادان و شاگردان و بعضی از اراکین وزارت معارف حضور داشتند، وقتی نوبت سخن به صوفی صاحب رسید، همه به احترام او پا خاستند و برایش کف زدند و او این شعر را که بیانگر وظیفه مقدس هر معلم با احساس بود، در آغاز سخن با صدای بلند خواند و با دست بسوی معلمان حاضر محفل اشاره کرد:

هرکی پا کج می نهد، خون دل ما میخوریم

شیشه ای ناموس عالم در بغل داریم ما

درباره شیوه تدریس باید گفت که صوفی صاحب روش خاص خود را داشت. آنوقت مثل امروز نبود که همه با زبان پشتو آشنا و با آن مکالمه کنند و در مکاتب کابل تدریس زبان پشتو مثل زبان عربی به قسم یک مضمون تدریس می شد. یکی از برانزندی استاد مین این بود که می فرمود: کاری باید کرد که همه با زبان پشتو و تکلم با آن انس بگیرند و پشتو از اینطریق بین مردم تعمیم یابد و در جوار زبان دری مورد استفاده همه قرار گیرد. صوفی صاحب برعکس عده ای دیگر دانشمندان زبان پشتو که سعی بر انکشاف شعر و ادبیات آن زبان داشتند، معتقد بود که باید جوانان تشویق شوند تا به پشتو سخن گویند، ولو که در آن کلمات دری بکار گرفته شود. به همین اساس بود که برعکس دیگر استادان پشتو، صوفی صاحب در هر ساعت درسی هریک از شاگردان را میخواست تا چند دقیقه در جلو صنف آمده و درباره یک موضوع به پشتو صحبت کند. واقعاً اگر این شیوه در همه مکاتب کابل مرعی میگردد، نتیجه آن در تعمیم زبان پشتو بسیار مؤثر می بود. همین تفاوت در روش و متود تدریس او موجب شده بود که رابطه صوفی صاحب با دیگر دانشمندان زبان پشتو ضعیف بماند و حتی آنها روش او را مورد انتقاد قرار دهند.

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

بهرحال وقتی در اوایل سالهای 90 میلادی محفلی برای گرامیداشت از استاد شهیر رشتین صاحب در شهر یونین سیتی (حواشی سانفراسسکو) از طرف افغانها دائر شده بود و درضمن از خدمات سه شخصیت نامدار (مرحومان رشتین صاحب، الفت صاحب و بینوا صاحب) قدر دانی بعمل آمد، اینجانب با استفاده از نوبت از استاد بزرگوار خود و خدمات شایسته او بخصوص شیوه تدریس شان یاد کردم که مورد توجه حضار قرار گرفت. عده ای از من خواستند تا معلومات بیشتر در زمینه ارائه دارم که متأسفانه فرصت اینکار برایم دست نداد و آرمان بدل ماندم، تا اینکه این دین را خواستم با یادی از آن والاصفت اکنون ادا کنم. خوشحالم از اینکه حکومتهای قبلی در ازای خدمات این مرد بزرگ یک مکتب را در شهر کابل به نام شان مسما ساختند: "لیسه صوفی اسلام خان مین" و جا دارد که به پاس خدمات بی شائبه این خدمتگار صدیق معارف یک جاده را نیز به اسم شان نام گذاری نمایند.

بعد از فراغت از مکتب هنگامیکه محصل سال اول پوهنخی حقوق درپوهنتون کابل بودم (خزان سال 1339)، عده ای از همصنفان مکتب اطلاع دادند که استاد مین مریض شده و در شفاخانه "علی آباد" بستر میباشند، همه فوری به عیادت شان شتافتیم. در بستر مثل همیشه با ما لطف فراوان کرد و از صحت خود اطمینان داد، اما چند روزی نگذشته بود که خبر شدت مریضی او بار دیگر شاگردانش را ناراحت ساخت، وقتی باز به عیادت رفتیم، جم غفیری از شاگردان در دهلیز و بیرون شفاخانه تجمع کرده بودند که ناگهان خبر وفات او را شنیدیم. همه اشک ریختند و دعای مغفرت در حق این خجسته معلم روزگار کردند. در روز تدفین صدها تن از مریدان و شاگردان استاد با تالم فراوان در پای جنازه او شتافتند، تابوت او را بدرقه راه خانه ابدی کردند و آرامگاه او را با اکلیل های گل آراستند. صوفی اسلام خان مین به عمر 55 سالگی در اول عقرب سال 1339 شمسی داعی اجل را لبیک گفت و نامی از خود درتاریخ معارف کشور به یادگار گذاشت. روحش شاد و بهشت برین جایگاهش بادا. آمین یا رب العالمین

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ